

«مطالعات جامعه‌شناسی»

سال دوم، شماره هفتم، تابستان ۱۳۸۹

ص ۴۱ - ۵۶

فرانزویه پردازی در علوم اجتماعی

عباس لطفی‌زاده^۱

رضا ابراهیمی^۲

اسلام ابراهیمی^۳

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۱۲/۷

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۲/۳/۳۱

چکیده

مفهوم و فرانزویه‌پردازی در ادبیات علوم اجتماعی، تحت عناوین مختلفی همچون فراجامعه‌شناسی، جامعه‌شناسی بازاندیشانه و جامعه‌شناسی جامعه‌شناسی ظهور پیدا کرده است. هدف این مقاله، معرفی و تحلیل فرانزویه‌پردازی جامعه‌شناختی است. این مقاله بر اساس مطالعه‌ی کارهای هواداران عمده‌ی فرانزویه و نیز بحث‌های انتقادی مخالفان آن تنظیم شده است. مقاله با بررسی تعاریف فرانزویه و سپس ارائه‌ی تعریفی مشخص از آن آغاز نموده، در ادامه به رابطه‌ی آن با مفهوم بازاندیشی پرداخته و در نهایت سودمندی‌های فرانزویه‌پردازی و همچنین انتقادات وارده بر آن را مطرح می‌کند. بسیاری از جامعه‌شناسان و نظریه‌پردازان بر لزوم پیشرفت و توسعه نظریه‌ی اجتماعی تأکید کرده‌اند. از آن‌جا که فرانزویه‌پردازی گام مؤثری در غنی‌تر ساختن نظریه‌ها است، بایستی به این حوزه توجه بیشتری معطوف گردد. واژگان کلیدی: فرانزویه، فرانزویه‌پردازی، فراجامعه‌شناسی، بازاندیشی، نظریه‌ی اجتماعی، فراتحلیل.

مقدمه

نگاه بازاندیشانه به علم و معرفت همواره در طول تاریخ فکری بشر، هرچند به صورت غیرمنتظم، وجود داشته است، اگرچه همواره عنوان می‌شود که فرانزویه‌پردازی جامعه‌شناختی، یکی از جدیدترین

۱. عضو هیات علمی گروه علوم اجتماعی، دانشگاه پیام نور مرکز اهر. (نویسنده مسوول) E-mail: otfizade.a@gmail

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز.

۳. کارشناس ارشد مطالعات فرهنگی.

تحولات در نظریه‌ی جامعه‌شناسی است، اما این تحول به معنای شروع از نقطه‌ی صفر نیست، تلاش‌های جدید در این زمینه عمدتاً در راستای علنی کردن و مشروعیت بخشیدن به کارهای فرانظریه‌پردازانه‌ای صورت می‌پذیرد که «تحت عناوینی هم‌چون جامعه‌شناسی جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسی علم، جامعه‌شناسی معرفت، تاریخ جامعه‌شناسی و از همه مهم‌تر، به عنوان بخش تکمیلی نظریه‌ی جامعه‌شناسی انجام گرفته» و می‌گیرد (Ritzer, 2009).

بسیاری از جامعه‌شناسان کلاسیک بدون داشتن برجسب فرانظریه‌پرداز، در این زمینه کار کرده‌اند. برای مثال «گئورگ زیمل در آثار گوناگونش به معرفت‌شناسی مطالعات تاریخی، رابطه‌ی میان فلسفه و علوم اجتماعی تجربی و ماهیت فلسفه پرداخته است» (Levine, 1989: 167). قواعد روش جامعه‌شناسی دورکیم را نیز می‌توان یک کار فراجامعه‌شناسانه به شمار آورد (ریتزر، ۱۳۷۴: ۶۲۵). مارکس، وبر، پارسونز و جامعه‌شناسان جدیدتری مانند بوردیو، گیدنز، کالینز، ترنر و بسیاری دیگر نیز به نوعی به فرانظریه‌پردازی پرداخته‌اند.^۱

با این وجود، گرچه فرانظریه و به طور کلی فراجامعه‌شناسی، مجموعه‌ی قابل ملاحظه‌ای از آثار را به خود اختصاص داده است، اما هم‌چنان به صورت یک حوزه‌ی نامشخص و تعریف نشده در حاشیه‌ی جامعه‌شناسی باقی مانده و یورش‌های فراوانی را متحمل شده است (Ritzer, 1988: 187). تشریح ماهیت فرانظریه‌پردازی جامعه‌شناختی می‌تواند به ارتقاء کیفیت این حوزه و انتقادات وارد بر آن منجر شود. بنابراین، ما به دنبال یافتن درکی روشن از مفهوم فرانظریه و فرانظریه‌پردازی در علوم اجتماعی و تفکیک آن از مفاهیم مشابه هستیم. در واقع، پرسشی که بایستی به آن پاسخ دهیم این است که فرانظریه چیست و چه کمکی می‌تواند به فرآیند نظریه‌پردازی در جامعه‌شناسی بنماید؟

تعریف فرانظریه

اساسی‌ترین مسأله در این حوزه، فقدان تعریفی مشخص از فرانظریه‌پردازی است. ما برای یافتن درکی روشن از فرانظریه‌پردازی، آثاری را که به نحوی به این مفهوم اشاره داشته‌اند، مورد بررسی قرار دادیم. به گفته‌ی والیس، فرانظریه‌پردازان غالباً موضع دفاعی به خود می‌گیرند، زیرا فاقد مبنای فکری

۱. بوردیو چنین برجسی را نمی‌پذیرفت، ترنر نیز یکی از منتقدان عمده فرانظریه محسوب می‌شود. با این وجود ریتزر هر دو را فرانظریه‌پرداز به شمار می‌آورد.

مشخصی هستند که بر پایه‌ی آن به انتقادات پاسخ دهند (Wallis, 2010). بنابراین اغلب انتقادات بدون پاسخ باقی می‌ماند (Ritzer, 1990: 11).

مارک ادواردز در بررسی تعاریف فرانزیه، به بیش از بیست تعریف رسید (Wallis, 2010: 76). به طور کلی، فرآیند فرانزیه‌پردازی شامل فعالیت‌های فکری گسترده‌ای چون مقوله‌بندی نظریه‌ها، مقوله‌بندی اجزاء نظریه‌ها، بازاندیشی، واکاوی و ساختاربندی دوباره‌ی نظریه‌ها و امثال این‌ها می‌شود. درست همان‌گونه که نظریه‌پردازی منجر به خلق یک نظریه می‌شود، محصول ویژه‌ی فرانزیه‌پردازی نیز یک «فرانزیه» است. فرانزیه گزاره‌ای است درباره‌ی نظریه در کل، یا درباره‌ی یک نظریه‌ی خاص (Ibid).

آبرامز و هوگ فرانزیه را راهنمای خوبی برای مسیر نظریه‌پردازی می‌انگارند (Abrams & Hogg, 2004). اورتون نیز معتقد است که فرانزیه‌ها زمینه‌ای را توضیح می‌دهند که نظریه‌ها در آن به وجود می‌آیند، او پا را فراتر گذاشته و می‌گوید یک فرانزیه مجموعه‌ای از اصول به‌هم‌پیوسته‌ای است که توصیف می‌کند چه چیزی برای نظریه قابل پذیرش و چه چیزی غیرقابل پذیرش است (Overton, 2007: 155).

جورج ریتزر، جامعه‌شناس آمریکایی، در توضیحی مشابه، فرانزیه را به عنوان بخشی از حوزه‌ی گسترده‌تر فراتحلیل در نظر می‌گیرد. به نظر او فراتحلیل عبارت است از «بررسی اصول اساسی دانش انباشته‌ی موجود» (ریتزر، ۱۳۷۴: ۶۲۵). می‌توان انواع فراتحلیل را در جامعه‌شناسی تحت عنوان فرجامه‌شناسی گروه‌بندی کرد. «فرجامه‌شناسی عبارت است از، مطالعه‌ی بازاندیشانه‌ی ساختار اساسی جامعه‌شناسی در کل و همچنین مطالعه‌ی اجزاء گوناگون آن.» این اجزا شامل حوزه‌های اساسی، مفاهیم، روش‌ها، داده‌ها (فراتحلیل داده‌ها)^۱ و نظریه‌ها (Ritzer, 2010: A1-3) می‌شود. فراتحلیل در حوزه‌ی نظریه، فرانزیه نامیده می‌شود.

پل فرفی که مدعی ابداع اصطلاح «فرجامه‌شناسی» است (Furfey, 1953: 8)، آن را به عنوان علمی مجزا از جامعه‌شناسی تعریف می‌کند؛ در حالی که مسئله‌ی موضوعی جامعه‌شناسی، جهان اجتماعی است، موضوع فرجامه‌شناسی خود جامعه‌شناسی است. با این وجود، فرجامه‌شناسی فرفی، مطالعه‌ی

۱. ریتزر Meta-data-analysis را از Meta-analysis، و همچنین از Data-analysis، متمایز می‌سازد. در فراتحلیل داده‌ها، هدف، جستجوی راه‌هایی برای افزایش نتایج تحقیق از روی مطالعات تطبیقی است.

جامعه‌شناسی را شامل نمی‌شود بلکه بیشتر مجموعه‌ای از اصول دامن‌گستری است که مقدم بر جامعه‌شناسی می‌باشد. فرقی فراجامعه‌شناسی را دارای سه وظیفه می‌داند: نخست این‌که می‌تواند به عنوان ملاکی برای تفکیک اشکال علمی دانش جامعه‌شناسی از اشکال غیرعلمی آن به کار رود. دوم آن‌که، فراجامعه‌شناسی پدیده‌های مربوط به رشته‌ی جامعه‌شناسی را از پدیده‌های غیرمرتبط مجزا می‌کند. و سوم این‌که، «فراجامعه‌شناسی، قواعد تجربی روش‌مندی برای کاربرد در پژوهش‌های معمول جامعه‌شناختی فراهم می‌آورد» (Ibid: 9).

آلوین گولدنر (۱۹۷۰) فراجامعه‌شناسی را با اصطلاح «جامعه‌شناسی جامعه‌شناسی» یا «جامعه‌شناسی بازاندیشانه» بیان می‌کند. او رابطه‌ی میان فرانظریه و فراجامعه‌شناسی را به خوبی آشکار می‌سازد: «علاقه‌ی من برای بررسی نظریه‌های اجتماعی، تنها بخشی از تعهد گسترده‌ترم به نوعی جامعه‌شناسی جامعه‌شناسی است» (به نقل از Hoiman, 1993: 113). رابرت مرتون نیز با اصطلاحاتی متفاوت به اهمیت فرانظریه‌پردازی اذعان داشته است. این قضیه در تمایز وی (۱۹۶۷) میان «تاریخ» و «نظام‌سازی»^۱ نظریه‌ی جامعه‌شناسی آشکار است. «در حالی که نظام‌سازی، ارتباط اندیشمندان را با نظریه‌ها و شیوه‌های رایج در رشته نشان می‌دهد، تاریخ، محصولات پیچیده‌ای از تأثیرات جامعه‌شناختی و نهادی را درباره‌ی این افکار بررسی می‌کند تا بدین وسیله ادراکی از چگونگی و چرایی نظریه‌های موجود ارائه دهد» (به نقل از Barbesino & Salvaggio, 1996: 342).

فرانظریه حوزه‌ی وسیعی را شامل می‌شود: مطالعه‌ی منابع، پیش‌فرض‌ها و زمینه‌ها (Finfgeld, 2003)، از جمله بررسی نظریه‌پردازان و اجتماعات نظریه‌پردازان (Ritzer, 1988)، مطالعه‌ی فرآیند نظریه‌پردازی (Zhao, 2010)، تحلیل روش‌ها، یافته‌ها و نتایج پژوهش (Bondas & Hall, 2007) و نیز کاربرد نظریه‌ها (Bonsu, 1998) و غیره (به نقل از Wallis: 2010).

گرچه همه‌ی این تعاریف به درون مایه‌های عامی اشاره دارند، اما تفاوت‌ها در این تعاریف بیش از شباهت‌ها است. وجود این همه افتراق در تعاریف، دست‌یابی به یک تعریف مشترک از فرانظریه‌پردازی یا فرانظریه را با مشکل مواجه می‌سازد. ضمن این‌که این توصیفات، پاره پاره و جزئی هستند؛ در واقع، تعاریف جامع و مانعی نیستند. به بیانی دیگر، مؤلفان برای تعریف فرانظریه، فهرستی از مفاهیم را که به نظرشان در این زمینه مهم است، ارائه کرده‌اند. دامنه‌ی وسیع تعاریف فرانظریه، احتمالاً با حوزه‌های دیگر

^۱. Systematics

تداخل خواهد یافت. همین تداخل مایه‌ی اصلی نگرانی و علت عمده‌ی پیچیدگی حوزه‌ی فرانزیه است. در این مقاله سعی داریم با شناسایی و تحلیل نقاط اشتراک و مورد توافق‌ترین جنبه‌های تعاریف فرانزیه در نزد صاحب‌نظران این حوزه، تعریف روشن و مشخصی از فرانزیه به دست دهیم.

جدول شماره (۱): ابعاد فرانزیه از نگاه نویسندگان مختلف

نظریه پردازان	تحلیل نظریه‌ها	نظریه‌ای دربار‌ی نظریه‌ها	تلفیق‌کننده‌ی نظریه‌های مختلف	ساختارشنکی نظریه‌ها و واکاوی
Finfgeld	*			*
Abrams & Hogg				*
Bondas & Hall	*			
Anchin			*	
Faust	*			
Clarke				*
Zhao	*			
Craig		*		
Paterson, et al.	*			
Ritzer	*		*	*
Gadomski		*		
Turner				*
Colomy	*			
Overton	*			*
Furfy				*

در جدول شماره‌ی (۱) مفاهیم کلیدی موجود در تعاریف مختلف فرانزیه را آورده‌ایم. با مطالعه‌ی این جدول می‌توان به نتایجی دست یافت. در عبارت یا تعریف اول، فرانزیه به عنوان تحلیلی بر نظریه‌ها قلمداد شده است؛ هشت مورد از صاحب‌نظران با این گزینه موافق هستند. در مقابل این رویکرد، هفت مورد به واکاوی و ساختارشنکی نظریه‌ها اشاره کرده‌اند که البته سه نفر از آن‌ها به هر دو گزینه تأکید کرده‌اند. واکاوی نظریه‌ها شامل تحلیل پیش‌فرض‌های نظری، تحلیل بنیادی نظریه و تحلیل ساختار نظریه‌ها می‌شود. به گفته‌ی دروین این‌ها اساساً رویکردهای واکاوانه یا ساختارشنکانه هستند

(Dervin, 1999). علاوه بر این دو رویکرد، برخی فرانظریه را به عنوان تلفیق نظریه‌ها تلقی می‌کنند (Anchin, 2008; Ritzer, 2010).

به طور خلاصه، می‌توان دو رویکرد اساسی را در تحلیل فرانظریه بازشناخت: تلفیقی و واکاوانه. رویکرد تلفیقی به معنای تلفیق و ترکیب نظریه‌های مختلف است. ولی منظور از رویکرد واکاوانه، رویکردهایی هستند که با تجزیه‌ی نظریه‌ها به عناصر سازنده‌ی آن در پی تحلیل آن‌ها برمی‌آیند. رهیافت دوم می‌تواند به نظریه‌پردازان در خلق نظریه‌های جدید کمک کند (Craig, 2009).

با توجه به تعاریف مطرح‌شده، به نظر می‌رسد که تعریف پیشنهادی والیس (Wallis, 2010) درک روشن‌تری از فرانظریه و حوزه‌ی فرانظریه‌پردازی به دست می‌دهد: «فرانظریه پیش از هر چیزی مطالعه‌ی نظریه است، از جمله توسعه‌ی ترکیب‌های گسترده‌ای از نظریه‌ها و نیز تحلیل پیش‌فرض‌های بنیادین نظری در خلق نظریه».

اصول فرانظریه‌پردازی

ترنر (۱۹۸۶) میان فرانظریه‌پردازی که در صدد شالوده‌ریزی برای نظریه‌سازی هستند و فرانظریه‌پردازی که نظریه‌های توسعه‌یافته را به عنوان موضوع بررسی خود انتخاب می‌کنند، تمایز قابل می‌شود. او استدلال می‌کند که فرانظریه در بسیاری از رشته‌های دیگر بعد از آن که نظریه‌ها توسعه می‌یابند، انجام می‌گیرد که طی آن تلاش می‌شود تا پیش‌فرض‌ها و استراتژی‌های این نظریه‌ها و نیز دانشی را که آن‌ها تولید یا نادیده گرفته‌اند ادراک کنند. اما در جامعه‌شناسی «هواداران فرانظریه معمولاً تأکید دارند تا زمانی که این پرسش‌های بنیادی متافیزیکی و هستی‌شناختی را پاسخ نداده‌اند، نمی‌توانند به توسعه‌ی نظریه بپردازند». ترنر نتیجه‌گیری می‌کند که «یک‌چنین فرانظریه‌پردازی گاری را جلوی اسب بسته است» (Ritzer, 1988: 188-189).

به اعتقاد ریتزر آن‌چه فعالیت در این عرصه را مشخص می‌سازد صرفاً فرایند فرانظریه‌پردازی نیست، بلکه بیشتر ماهیت نتایج نهایی مدنظر می‌باشد. سه نوع فرانظریه‌پردازی وجود دارد که تا اندازه‌ی زیادی به واسطه‌ی تفاوت در نتایج نهایی از هم تفکیک می‌شوند. نوع نخست، فرانظریه‌پردازی به عنوان ابزاری برای فهم عمیق‌تر نظریه (MU)^۱؛ که با بررسی نظریه‌ها، نظریه‌پردازان و اجتماعات نظریه‌پردازان و نیز با مطالعه‌ی زمینه‌های گسترده‌تر فکری و اجتماعی این نظریه‌ها و نظریه‌پردازان مرتبط می‌شود. نوع دوم،

^۱. A Means of Attaining a Deeper Understanding of Theory

فرانزیه‌پردازی به عنوان پیش‌درآمدی برای توسعه‌ی نظریه (MP)^۱؛ که مستلزم بررسی نظریه‌های موجود به منظور تولید نظریه‌های جامعه‌شناختی جدیدتر می‌باشد. نوع سوم، فرانزیه‌پردازی به عنوان منبعی برای چشم‌اندازهایی که به نظریه‌ی جامعه‌شناختی جامعیت می‌بخشند (MO)^۲، که در آن بررسی نظریه با هدف ایجاد چشم‌انداز یا فرانزیه‌ای صورت می‌گیرد که به بخشی از نظریه‌ی جامعه‌شناختی یا کل آن کلیت می‌بخشد (ریتزر و دیگری، ۱۳۹۰: ۷۴۵). هر سه نوع بالا مستلزم بررسی منتظم نظریه‌ی جامعه‌شناختی است و صرفاً به لحاظ اهداف مطالعه از هم تفاوت می‌یابند (Ritzer, 1990: 4).

نوع سوم فرانزیه‌پردازی (MO) با OM^۳ یا خلق فرانزیه‌ای دامن‌گستر بدون مطالعه‌ی منتظم نظریه یکسان نیست. در حالی که MO از نظریه نشأت می‌گیرد OM خود را بر نظریه تحمیل می‌کند، از این رو OM نوعی از فرانزیه‌پردازی نیست. با وجود آن که MO نیز ممکن است در نهایت بر نظریه تحمیل شود، اما رویکرد بهتری است؛ زیرا به واسطه‌ی آن ما قادر خواهیم بود تا فرایندی را که طی آن یک‌چنین چشم‌اندازی پرورنده می‌شود، ارزیابی کنیم. در مورد OM کمتر می‌توان به این نکته پی برد که چشم‌انداز مذکور چگونه هستی می‌یابد (Ibid: 4-5). با ارایه‌ی چند مثال، تفاوت این دو را بهتر خواهیم فهمید؛ «ماتریس رشته‌ای»^۴ والاس (۱۹۸۸) و «انگاره‌ی تلفیقی جامعه‌شناسی» ریتزر نمونه‌هایی از MO هستند؛ زیرا با بررسی منتظم نظریه‌ها به چشم‌اندازهایی دست یافته‌اند که در واقع اصول حاکم، روند کلی و عوامل مؤثر بر نظریه‌های جامعه‌شناختی را بیان می‌کنند. اما فراجامه‌شناسی اثبات‌گرایانه‌ی فرفی (۱۹۵۳) و فراجامه‌شناسی «نودیالکتیکی» گراس (۱۹۶۱) مثال‌هایی از OM می‌باشند؛ زیرا نه تنها به دنبال کشف موارد بالا نیستند بلکه در صدد تحمیل کردن اصول خودساخته‌شان بر نظریه‌ها هستند. «منطق نظری عمومی در جامعه‌شناسی» الکساندر (۱۹۸۲-۳) آمیزه‌ای از هر دو چشم‌انداز می‌باشد. (مثال‌ها از Ritzer, 2010 اقتباس شده است).

نوع نخست فرانزیه‌پردازی (MU) خود از چهار زیرنمونه‌ی اساسی تشکیل شده است، که شامل تمامی بررسی‌های رسمی و غیررسمی نظریه‌های جامعه‌شناختی به منظور فهم عمیق‌تر آن‌ها می‌شود؛ زیر نمونه‌ی اول (درونی - فکری) بر مسائل فکری یا شناختی موجود در درون حوزه‌ی جامعه‌شناسی،

1. A Prelude to Theory Development

2. A Source of Perspectives that Overarch Sociological Theory

3. Overarching Metatheory

4. Disciplinary Matrix

متمرکز می‌باشد. تلاش‌هایی که برای تعیین پارادایم‌های شناختی^۱ عمدۀ (ریتزر، ۱۹۷۵)، مکاتب اندیشه (سوروکین، ۱۹۲۸)، دیدگاه‌های پویاتر درباره‌ی ساختار اساسی نظریه‌ی جامعه‌شناختی و توسعه‌ی ابزارهای روش‌شناختی به منظور تحلیل نظریه‌های جامعه‌شناختی موجود صورت می‌پذیرد، در این مبحث جای می‌گیرند (ریتزر و دیگری، ۱۳۹۰: ۷۴۵). زیرنمونه‌ی دوم (درونی - اجتماعی) نیز به درون جامعه‌شناسی نظر دارد، با این تفاوت که بر عوامل اجتماعی بیشتر از عوامل شناختی تمرکز می‌کند. در این رویکرد گرایش به تمرکز بر روی گروه‌های نسبتاً کوچکی از نظریه‌پردازان است که پیوندهای مستقیمی با یکدیگر دارند (Ritzer, 1988: 192). به‌طور کلی این رویکرد بر جنبه‌های مشترک نظریه‌های مختلف جامعه‌شناختی تأکید داشته و شامل کوشش‌هایی می‌شود که برای تشخیص مکاتب عمدۀ در تاریخ جامعه‌شناسی صورت گرفته است. بررسی زندگی‌نامه‌ها و خود زندگی‌نامه‌ها نیز در این قلمرو جای می‌گیرد (Ibid: 192). رویکرد سوم (برونی - فکری)، تأثیر افکار موجود در رشته‌های دانشگاهی دیگر را بر روی نظریه‌های جامعه‌شناسی بررسی می‌کند. برای مثال، بخش زیادی از کارهای فرانظری در جامعه‌شناسی، علم اقتصاد را به عنوان الگویی برای توسعه‌ی نظریه‌های جامعه‌شناسی به کار برده است؛ بیکر^۲ (۱۹۹۳) نیز به کاربردهای نظریه‌ی آشوب^۳، که ریشه در علم فیزیک دارد، برای نظریه‌ی جامعه‌شناختی اشاره کرده است (ریتزر و دیگری، ۱۳۹۰: ۷۴۶). رجوع به افکار، ابزار، مفاهیم و امثال آن در رشته‌های دیگر که می‌تواند برای تحلیل و توسعه‌ی نظریه‌های جامعه‌شناسی استفاده شود، در این مبحث جای می‌گیرد. برای مثال، تحلیل پارادایم‌ای ریتزر در جامعه‌شناسی، تا اندازه‌ی زیادی مدیون فلسفه و افکار کون، لاکاتوش و دیگران است. سرانجام، رویکرد برونی - اجتماعی که به منظور پرداختن به اجتماع بزرگ‌تر (اوضاع ملی، محیط اجتماعی - فرهنگی و غیره) و چگونگی ارتباط آن با نظریه‌پردازی جامعه‌شناختی، به سطحی کلان‌تر تغییر موضع می‌دهد (همان: ۷۴۶). یک نمونه‌ی خوب در این حوزه کار میشل فوکو (۱۹۷۹) و اندیشه‌اش درباره‌ی ریشه‌های تاریخی علوم انسانی (از جمله جامعه‌شناسی) و نیز پیوند میان قدرت و دانش (بویژه دانش جامعه‌شناسی) است.

^۱. Cognitive

^۲. Baker

^۳. Chaos Theory

البته کوشش‌های خاص فرانزیه‌پردازانه می‌تواند ترکیبی از دو یا چند گونه از انواع M_U باشد. برای مثال، جاوورسکی^۱ نشان داد که چگونه کتاب سال ۱۹۵۶ کارکردهای تضاد اجتماعی لوئیس کوزر، کتابی عمیقاً شخصی و گزارشی تعیین‌شده در بطن تاریخ است. بر این اساس، جاوورسکی به تأثیرات خانواده (درونی - اجتماعی) و ظهور هیتلر در آلمان (برونی - اجتماعی) بر زندگی و کار کوزر اشاره می‌کند. وی همچنین تأثیر عوامل برونی - فکری (اندیشه سیاسی انتقادی آمریکایی) و درونی فکری (جامعه‌شناسی صنعتی) را روی تفکر کوزر یادآور می‌شود. بدین ترتیب، جاوورسکی چهار زیرنمونه‌ی M_U را در تحلیل خود از کار کوزر درباره‌ی تضاد اجتماعی ترکیب می‌کند (همان، ۱۳۹۰: ۷۴۷-۷۴۶). نمونه‌ی دیگر، تحلیل کالینز درباره‌ی نظریه‌ی مید است؛ وی بر ماهیت افکار مید، محدودیت‌های آن و پیوندش با نظام‌های نظری دیگر (درونی فکری)، پیوندهای شخصی مید با دیوئی و دیگران (درونی - اجتماعی)، ماهیت روانشناسی در آغاز قرن بیستم (برونی - فکری) و سلطه‌ی افکار اصلاح‌طلبانه بر سیاست‌های آمریکا (برونی - اجتماعی) تمرکز کرده است (Ritzer, 1988: 192).

فرانزیه‌پردازی و بازاندیشی

فرانزیه ارتباط تنگاتنگی با بازاندیشی دارد. بازاندیشی، نوعی کنش خودارجاعی^۲ است که به روابط چرخه‌ای میان علت و معلول اشاره دارد. شاید بتوان گفت نخستین بار ویلیام توماس اصل بازاندیشی را به صورت آشکار عنوان کرد: «اگر انسان‌ها موقعیت‌های‌شان را واقعی تلقی کنند، این موقعیت‌ها برای آن‌ها واقعی خواهد بود». رابرت مرتون نیز بر پایه‌ی اصل توماس، مفهوم «پیشگویی کامبخش»^۳ را مطرح ساخت. نوعی پیشگویی که به صرف بیان و تبعات ناشی از گفتن آن، حتماً به وقوع خواهد پیوست (Downey, 1998). کارل پوپر نیز این مفهوم را با اصطلاح «تأثیر اودیپی»^۴ مطرح نمود (Wikipedia, 2009). پیام مشترک همه‌ی این مفاهیم، بازاندیشی در یافته‌ها و ادراکاتی است که عینیت و واقعیت آن‌ها همواره مورد تردید است.

پوپر بازاندیشی را به عنوان یک موضوع در علم بازشناختند، زیرا بازاندیشی مسئله‌ای برای علم ایجاد می‌کند (Ibid)؛ اگر یک پیش‌بینی می‌تواند به تغییرات در نظامی منجر شود که پیش‌بینی در مورد آن مطرح شده است، آیا ارزیابی فرضیه‌های علمی دچار مشکل نمی‌شود؟ چگونه می‌توان پی برد که تغییرات اتفاق افتاده ناشی از تبعات پیش‌بینی نبوده است؟ این مسئله در علوم اجتماعی حادث است. جامعه‌شناس، جامعه‌ای را مورد مشاهده قرار می‌دهد که خود مشاهده‌گر و دارای قوه‌ی ادراک است و این خود ادراکی

¹. Jaworski

². Self-reference

³. Self-fulfilling Prophecy

⁴. Oedipal Effect

ممکن است مشاهدات جامعه‌شناسی را جهت دهد. جامعه‌شناسی، جامعه را از درون مشاهده می‌کند (Barbesino & Salvaggio, 1996: 347). این به‌طور ضمنی این معنی را هم می‌رساند که جامعه‌شناسی به راحتی نمی‌تواند به یک چهارچوب هستی‌شناختی تکیه کند که سوژه‌ها بر مبنای آن، ابژه‌های از پیش موجودشان را توصیف کنند. در نتیجه جامعه‌شناسی تنها می‌تواند به عنوان شکلی از توصیف درباره‌ی جامعه، در درون جامعه و در میان انواع توصیفات در نظر گرفته شود، بدین معنی که مجموعه گزاره‌هایی که سوژه را محدود می‌کند، احتمالاً خود در بطن تاریخ تعیین شده و ریشه‌هایی تاریخی - اجتماعی دارد (Ibid: 351). بدین ترتیب، بازاندیشی هم به عنوان موضوع و هم به عنوان راه‌حلی برای مسئله‌ی ساختار و عاملیت در رویکردهای نوین؛ برای مثال، نظریه‌ی ساختاربندی گیدنز و ساختارگرایی تکوینی بوردیو ظهور کرده است.

«نظم اشیاء» در نظریه‌ی فوکو نیز با بازاندیشی بی‌ارتباط نیست، به اعتقاد فوکو انسان هم فاعل شناسا است و هم معلول مطالعه‌ی خویش. وی تاریخ اندیشه‌ی غرب پس از رنسانس را بررسی کرده و استدلال می‌کند که هر دوره‌ی تاریخی، نوعی نظام معرفتی مخصوص به خود دارد که دانش را ساخت و سازمان می‌دهد (Wikipedia, 2009).

بازاندیشی در حوزه‌ی جامعه‌شناسی زمانی اتفاق می‌افتد که جامعه‌شناسان، دانش خود را با دیدی جامعه‌شناسانه مورد تجدیدنظر قرار دهند. برای مثال هنگامی که نظریه‌های مربوط به ساختار دانش، در رشته‌ی جامعه‌شناسی معرفت - که این نظریه‌ها عمدتاً در همین حوزه تولید می‌شود به کار می‌رود، بازاندیشی صورت می‌گیرد (Friedrichs, 1971: 337). برخی از اندیشمندان (از جمله بوردیو)، بازاندیشی را اساساً یک مبحث روش‌شناختی قلمداد می‌کنند، که بایستی به عنوان ابزاری برای «رشته‌هایی مانند تاریخ علم، علم شناختی^۱، جامعه‌شناسی علم، روانشناسی ادراک^۲، نشانه‌شناسی و منطق» عمل کند (Ibid: 341). می‌توان جامعه‌شناسی معرفت را نیز به این جمع اضافه کرد. مسئله‌ی اساسی در جامعه‌شناسی معرفت، چگونگی تأثیرپذیری «مجموعه‌های تخصصی اندیشه و معرفت، مانند نظام‌های زیبایی‌شناختی، اخلاقی و فلسفی، عقاید مذهبی و اصول سیاسی از زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی‌ای [است] که در آن پرورده می‌شوند». در این حوزه فرض بر این است که «موضوعات شناسایی

^۱. Cognitive Science

^۲. Psychology of Perception

(Objects) مطابق با تفاوت‌های موجود در اوضاع اجتماعی، خود را به عامل شناسایی (Subject) عرضه می‌کنند» (مولکی، ۱۳۷۶: ۱۲). تمام دانش‌ها از جمله نظریه‌ی جامعه‌شناسی تحت مقتضیات اجتماعی تولید می‌شوند و فرایند انتقال و تغییر شکل آن، در کنش و واکنش با زندگی اجتماعی رخ می‌دهد و در واقع این قضیه، عامل اصلی شکل‌گیری جامعه‌شناسی معرفت و توجه جامعه‌شناسان به مسئله‌ی بازاریابی بوده است (Offer, 1996: 160). با کمی تسامح، می‌توان این‌گونه استدلال کرد، که بازاریابی نوعی فرانزیه‌پردازی ابزاری است؛ در حالی که فرانزیه، نظریه را به عنوان یک موضوع بررسی می‌کند، تا از این طریق فهم عمیق‌تری از آن به دست آورد. هدف بازاریابی، تصفیه‌ی نظریه از تأثیرات جهت‌دهنده‌ی پژوهشگر و محیط وی می‌باشد.

پی‌یر بوردیو می‌تواند به مثابه‌ی پلی ارتباطی میان بازاریابی و فرانزیه در نظر گرفته شود؛ جورج ریتزر، بوردیو را به عنوان یکی از فرانزیه‌پردازان مهم معاصر به شمار می‌آورد (ریتزر و دیگری، ۱۳۹۰: ۷۵۰). اما فرانزیه‌پردازی بوردیو، با فرانزیه در معنای ریتزری تفاوت‌هایی دارد. در واقع بوردیو از اصطلاح فرانزیه‌پردازی استفاده نکرده است و مفهومی که بیش از همه در آثار او با فرانزیه‌پردازی همخوانی دارد، اصطلاح «جامعه‌شناسی جامعه‌شناسی» است. در حالی که بوردیو، فرانزیه را به عنوان ابزاری بازاریابانه در نظر می‌گیرد که جامعه‌شناسان بایستی همواره در کار خود لحاظ کنند. ریتزر، فرانزیه‌پردازی را یک حوزه‌ی جدید و دارای مسئله‌ی موضوعی مجزا فرض می‌کند. فرانزیه‌پردازی بازاریابانه‌ی بوردیو، بیش از همه با MIT ارتباط دارد. البته در این‌جا نیز تفاوت‌هایی میان این دو رویکرد وجود دارد؛ در واقع، اگرچه فرایند و شیوه‌های بررسی‌شان مشابه هم است، اما اهداف‌شان متفاوت است. بوردیو به دنبال رها ساختن خود از تأثیرات جهت‌دهنده‌ی جامعه در حین پژوهش است: جامعه‌شناسان بایستی «ضمن فعالیت‌شان در جامعه‌شناسی، از بازیچه شدن در برابر نیروهای اجتماعی پرهیز کنند» (Bourdieu & Wacquant, 1992: 183)؛ در حالی که ریتزر در پی «بررسی منتظم نیروهای فکری و اجتماعی مؤثر بر نظریه‌های جامعه‌شناختی» است تا از این طریق «فهم عمیق‌تری» از آن‌ها به دست آورد (Ritzer, 2009).

بوردیو جامعه‌شناسان را به نوعی جامعه‌شناسی بازاریابانه دعوت می‌کند: «به نظر من، جامعه‌شناسی بایستی فرانگر باشد تا بتواند مدام در برابر خود بایستد و تمام ابزار خود را به منظور فهمیدن این‌که چیست و چه می‌کند به کار گرفته و تلاش کند تا جایگاهی را که در آن قرار دارد بهتر بشناسد» (Bourdieu

«موضوعه ساختن»^۱ جهان اجتماعی کنند، می‌باید بخشی از زمان خود را به بررسی عملکردهای خود اختصاص دهند. بر این اساس، جامعه‌شناسی بایستی به طور مداوم به خود رجوع کرده و سلاح‌های علمی آن را تولید کند (Ibid: 214). فعالیت پژوهشی مستلزم داشتن فاصله‌ی معینی از علایق روزمره‌ی پژوهشگر است. ... جامعه‌شناسی بازاندیشانه‌ی بوردیو امیدوار است تا با آگاه ساختن پژوهشگر از محدوده‌های آزادی‌اش، تأثیرات فلج‌کننده‌ی پژوهش را خنثی سازد (Karakayali, 2004: 353).

ریتزر در تحلیل اندیشه‌های فرانظری بوردیو، استدلال می‌کند که «بوردیو با توجه به تعهد آشکارش به پژوهش تجربی از لحاظ نظری قوی، احتمالاً در برابر، اگر نه همه‌ی فرانظریه‌پردازی‌ها، دست‌کم در مورد زیرنمونه‌های M_0 که آن را به عنوان «فراگفتمان کلی در باب دانش جهان» توصیف کرده است، تحمل اندکی داشته است. به طور کلی، بوردیو این نوع فرانظریه‌پردازی را به عنوان یک فعالیت مستقل، که بدون مطالعه‌ی تجربی و بدون نظریه‌پردازی درباره‌ی جهان اجتماعی ترتیب داده می‌شود، رد می‌کرد (ریتزر و دیگری، ۱۳۹۰: ۷۵۱؛ نگاه کنید به: Bourdieu & Wacquant, 1992: 191).

به اعتقاد ریتزر هنگامی که بوردیو مطرح می‌کند جامعه‌شناسان بایستی «ضمن فعالیت‌شان در جامعه‌شناسی، از بازیچه شدن در برابر نیروهای اجتماعی پرهیز کنند»، نمونه‌ی جالب توجهی از فرانظریه‌پردازی ارائه می‌دهد. تنها راه اجتناب از چنین سرنوشتی، فهم نیروهای تأثیرگذار بر کار جامعه‌شناس در لحظه‌ی معینی از تاریخ می‌باشد. چنین نیروهایی صرفاً از طریق تحلیل فرانظریه‌پردازانه، یا آن‌چه بوردیو «تحلیل جامعه» می‌خواند، می‌تواند فهمیده شود. اگر جامعه‌شناسان به ماهیت این نیروها (مخصوصاً برون‌ی - اجتماعی و برون‌ی - فکری) که بر کار آن‌ها تأثیر می‌گذارند آگاهی پیدا کنند، در موقعیت بهتری برای کنترل تأثیر آن‌ها بر کارشان قرار می‌گیرند. بوردیو این مسئله را با اصطلاحات شخصی خود بیان می‌کند: «من به‌طور پیوسته ضمن این که به جامعه‌شناسی می‌پردازم تلاش می‌کنم تا عوامل اجتماعی مؤثر بر کارم را مهار کنم». بنابراین از نقطه نظر بوردیو، هدف فرانظریه‌پردازی نه تخریب جامعه‌شناسی، بلکه آزادسازی آن از یوغ نیروهای تعیین‌کننده‌ی آن است... البته بوردیو از محدودیت‌های چنین کاری آگاه است: «من برای یک لحظه هم نمی‌توانم باور یا ادعا کنم که می‌توانم به‌طور کامل از تأثیرات آن‌ها عوامل اجتماعی در امان باشم». به این ترتیب، بوردیو آرزو دارد تا

^۱. Objectivization

جامعه‌شناسان را از خشونت نمادینی که توسط دیگران، مثلاً جامعه‌شناسان قوی‌تر بر ضد آن‌ها اعمال می‌گردد آزاد سازد. این هدف، تحلیل‌های درونی-فکری و درونی-اجتماعی جامعه‌شناسی را به منظور آشکار ساختن منابع و ماهیت چنین خشونت نمادینی می‌طلبد. درک ماهیت خشونت نمادین، جامعه‌شناسان را در موقعیت بهتری برای آزاد کردن خود از تأثیرات آن، یا دست‌کم محدود کردن آن، قرار خواهد داد (ریتزر و دیگری، ۱۳۹۰: ۷۵۲).

گرچه بوردیو نوع متمایزی از کار فرانزیه‌پردازانه را انجام می‌دهد، اما به هر حال کار او، دست‌کم تا اندازه‌ای، فرانزیه‌پردازانه است. به دلیل اهمیت فزاینده‌ی بوردیو در نظریه‌ی اجتماعی، وجه اشتراک کار او با فرانزیه‌پردازی می‌تواند به گسترش بیشتر علاقه به فرانزیه‌پردازی در جامعه‌شناسی یاری رساند (همان: ۷۵۲).

نتیجه‌گیری

یکی از جدیدترین تحولات در حوزه‌ی جامعه‌شناسی افزایش علاقه به فرانزیه‌پردازی است. از جمله اهداف ما در این مقاله، آشکار کردن این علاقه و ارائه‌ی درک روشن‌تری از فرانزیه و فرانزیه‌پردازی بود. برای یافتن تعریفی روشن از فرانزیه‌پردازی، آثاری را که به نحوی به این مفهوم اشاره داشته‌اند، مورد بررسی قرار دادیم. به طور کلی، فرآیند فرانزیه‌پردازی را می‌توان شامل فعالیت‌های فکری گسترده‌ای چون مقوله‌بندی نظریه‌ها، مقوله‌بندی اجزاء نظریه‌ها، بازاندیشی، واکاوی و ساختاربندی دوباره‌ی نظریه‌ها و امثال این‌ها تلقی کرد. همان‌گونه که نظریه‌پردازی به خلق یک نظریه می‌انجامد، فرانزیه‌پردازی نیز منجر به یک فرانزیه می‌شود؛ فرانزیه گزاره‌ای است درباره‌ی نظریه در کل، یا درباره‌ی یک نظریه‌ی خاص.

به طور خلاصه، می‌توان دو رویکرد اساسی را در تحلیل فرانزیه بازشناخت: تلفیقی و واکاوانه. رویکرد تلفیقی به معنای تلفیق و ترکیب نظریه‌های مختلف است؛ ولی منظور از رویکرد واکاوانه، رویکردهایی هستند که با تجزیه‌ی نظریه‌ها به عناصر سازنده‌ی آن در پی تحلیل آن‌ها برمی‌آیند. رهیافت دوم می‌تواند به نظریه‌پردازان در خلق نظریه‌های جدید کمک کند.

ما تعریف پیشنهادی والیس (Wallis, 2010) درباره‌ی فرانزیه را به عنوان جامع‌ترین تعریف برگزیدیم: «فرانزیه پیش از هر چیزی مطالعه‌ی نظریه است و شامل توسعه‌ی ترکیب‌های گسترده‌ای از نظریه‌ها و نیز تحلیل پیش‌فرض‌های بنیادین نظری در خلق نظریه می‌شود».

کاربرد ابزار فرانظری به ما امکان می‌دهد تا به مسائل جالب، مهم و حتی شگفت‌انگیزی درباره‌ی نظریه‌ها و نظریه‌پردازان دست یابیم. برای مثال، ریتزر با استفاده از این ابزار در یک تحلیل تطبیقی نشان می‌دهد که نظریه‌ی جامعه‌شناسی در سده‌ی اخیر چه مسیری را پشت سر گذاشته است. وی با استفاده از مفهوم «پارادایم» استدلال می‌کند که تا اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ قلمرو جامعه‌شناسی تحت سلطه‌ی نظریه‌های عمده‌ای هم‌چون کنش متقابل نمادین و کارکردگرایی ساختاری بوده است، اما «از اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰، جامعه‌شناسی آشکارا به صورت یک علم چند پارادایمی درآمده است» (ریتزر و دیگری، ۱۳۹۰: ۷۶۶).

فرانظریه‌پردازی از سه جهت می‌تواند به نظریه‌ی جامعه‌شناختی یاری رساند: نخست این‌که، فرانظریه‌پردازی روش‌های منتظمی برای فهم، ارزیابی، انتقاد و بهبود نظریه‌های موجود ارائه می‌دهد. دوم آن‌که، فرانظریه‌پردازی یکی از بنیان‌های مهم خلق نظریه‌های جدید است. و سوم این‌که، نظریه‌پردازان (و نیز پژوهشگران) به واسطه‌ی فرانظریه مجهز به چشم‌اندازهای نظری دامن‌گستر سودمندی می‌شوند. یکی دیگر از کارکردهای عمده‌ی فرانظریه‌پردازی، آفرینش نظریه‌های جدید است. به عنوان مثال چشم‌اندازهای دامن‌گستری هم‌چون اثبات‌گرایی، ضداثبات‌گرایی و پساثبات‌گرایی در طی سال‌ها به تولید طیف وسیعی از نظریه‌ها کمک کرده‌اند؛ نظریه‌هایی مانند کارکردگرایی ساختاری و نظریه‌ی مبادله، ریشه‌های خود را در چشم‌اندازهای دامن‌گستر اثبات‌گرایانه و نظریه‌هایی هم‌چون پدیدارشناسی و انواع نظریه‌های نومارکسیستی در چشم‌اندازهای ضداثبات‌گرایانه یافته‌اند. پساثبات‌گرایی نیز ممکن است در بنیان پسامدرنیسم، پساساختارگرایی و حتی شاید در نوکارکردگرایی نمایان باشد (Ritzer, 2001: 8).

یکی از کارکردهای بسیار مهمی که فرانظریه می‌تواند انجام دهد، افزایش «خودآگاهی نظری» جامعه‌شناسان به واسطه‌ی آشکار ساختن و قابل بررسی‌تر کردن عوامل درونی، بیرونی، فکری و اجتماعی‌ای است که در بنیان کارهای‌شان قرار دارد. گرچه همه‌ی جامعه‌شناسان می‌توانند از این حیث از فرانظریه بهره‌گیرند، اما این کارکرد با نظریه‌پردازان ارتباط ویژه‌ای دارد (Ritzer, 2009).

در این مقاله هم‌چنین انتقادات مختلف به فرانظریه را برشمردیم، ما معتقدیم که بیشتر این انتقادات ناشی از ناروشن بودن حوزه‌ی فرانظریه است. بنابراین با کار بیشتر در این زمینه، هم می‌توان بسیاری از انتقادات کور را کنار زد و هم کیفیت انتقادات را افزایش داد.

سخن آخر این که، بسیاری ها در حوزه‌ی جامعه‌شناسی بر لزوم پیشبرد نظریه‌ی اجتماعی تأکید کرده‌اند، اما تلاش‌ها برای ارائه‌ی روش‌های کارآمد برای تجزیه و تحلیل نظریه‌ها عملاً با شکست مواجه شده است. به نظر می‌رسد، همان‌گونه که بنیاد پیشبرد نظریه‌ی اجتماعی نیز تأکید کرده است، توجه به حوزه‌ی فرانزیه می‌تواند راهنمای خوبی در مسیر ناهموار نظریه‌پردازی باشد.

منابع

- ریتزر، ج. (۱۳۷۴). *نظریه‌ی جامعه‌شناسی در دوران معاصر*. محسن ثلاثی. تهران: انتشارات علمی.
- ریتزر، ج؛ داگلاس، گ. (۱۳۹۰). *نظریه‌ی جامعه‌شناسی مدرن*، خلیل میرزایی و دیگری، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- مولکی، م. (۱۳۷۶). *علم و جامعه‌شناسی معرفت*. حسین کجویان، تهران: انتشارات نی.
- Abrams, Dominic & Michael Hogg. (2004). "Metatheory: Lessons from social identity research", **Personality and Social Psychology Review**, 8(2), 98-106.
- Anchin, Jack, (2008). "Pursuing a unifying paradigm for psychotherapy: Tasks, dialectical considerations, and biopsychosocial systems metatheory", **Journal of Psychotherapy Integration**, 18(3), 310-349.
- Barbesino, Paolo and Salvino Salvaggio. (1996). "How is a Sociology of sociological Knowledge possible?", **Social Science Information**, 35(2), 341-362.
- Bondas, Terese, & Elisabeth O. C. Hall. (2007). "Challenges in approaching metasynthesis research: qualitative health research" **Qualitative Health Research**, 17(1), 113-121.
- Bonsu, S. K. (1998, August). "The relationship between customer satisfaction and economic performance of the firm: A metatheoretical review", Paper presented at the **American Marketing Association**, Conference Proceedings, Chicago.
- Bourdieu, Pierre & Loic J. D. Wacquant. (1992). **Invitation to Reflexive Sociology**, Cambridge: Polity press.
- Clarke, Richard. (2010). **Metaphilosophy/Metatheory: Definitions**. Retrieved January 18, 2010, from <http://www.phillwebb.net/Topics/Metaphilosophy/MetaphilosophyDef.htm>.
- Colomy, Paul. (1991). Metatheorizing in a postpositivist frame. **Sociological Perspectives**, 34(3), 269-286.
- Craig, Robert T. (2009). **Metatheory**. Retrieved January 19, 2009, from http://sageereference.com/communicationtheory/Article_n244.html.
- Dervin, Brenda. (1999). "On studying information seeking methodologically: The implications of connecting metatheory to method", **Information Processing & Management**, 35(6), 727-750.
- Downey, Geraldine et al. (1998). "The Self-Fulfilling Prophecy in Close Relationships: Rejection Sensitivity and Rejection by Romantic Partners", **Journal of Personality and Social Psychology**, 75(2), 545-560.
- Faust, David. (2005). "Why Paul Meehl will revolutionize the philosophy of science and why it should matter to psychologists", **Journal of Clinical Psychology**, 61(10), 1355-1366.
- Finfgeld, Deborah L. (2003). "Metasynthesis: The state of the art-so far", **Qualitative Health Research**, 13(7), 893-904.
- Friedrichs, Robert. (Sep, 1971). "A sociology of Sociology", **The British Journal of Sociology**, 22(3), 336-337.

- Furfey, Paul Hanly. (1953). **The Scope and method of Sociology: A Metasociological Treatise**, New York: Cooper Square.
- Gadomski, Adam Maria. (2001). **Meta-knowledge unified framework: The TOGA (Top-down Objectbased Goal-oriented Approach) perspective**. Retrieved May 12, 2010, from <http://erg4146.casaccia.enea.it/HID-server/Meta-know-1.htm>.
- Hoiman, Chan. (1993). "Some Metasociological Notes on the Sinicisation of Sociology", **International Sociology**, 8(113).
- Levine, Donald N. (Autumn, 1989). "Simmel as a Resource for Sociological Metatheory", **Sociological Theory**, 7(2), 161-174.
- Offer, John. (1996). "Sociological Theory and the Sociology of Scientific Knowledge: A reply to Steve Fuller", **Sociology**, 30(1), 159-162.
- Overton, Willis. (2007). "A coherent metatheory for dynamic systems: Relational organicismcontextualism", **Human Development**, 50, 154-159.
- Paterson, B., Thorne, S., Canam, C., & Jillings, C. (2001). **Meta-study of qualitative health research: A practical guide to meta-analysis and meta-synthesis**. London: Sage.
- Ritzer, George. (1988). "Sociological Metatheory: A Defense of a Subfield by a Delineation of its Parameters", **Sociological Theory**, Vol. 6, 187-200.
- Ritzer, George. (1990). "Metatheorizing in Sociology", **Sociological Forum**, 5(1), 3-15.
- Ritzer, George. (1992). "The Legitimation and Institutionalization of Metatheorizing in Sociology", **Sociological Perspectives**, 35(3), 543-550.
- Ritzer, George. (2001). **Explorations in social theory: From metatheorizing to rationalization**, London: Sage.
- Ritzer, George. (2009). **Metatheory**, Retrieved August, 24, 2009, from: www.sociologyencyclopedia.com.
- Ritzer, George. (2010). **Sociological Theory**, New York: McGraw-Hill.
- Turner, Jonathan. (1990). "The misuse and use of metatheory", **Sociological Forum**, 5(1), 37-53.
- Wallis, Steve. (2010). "Toward a Science of Metatheory", **Integral Review**, July 2010, Vol. 6, No. 3.
- Wikipedia. (2009). **Metatheory**. Retrieved July 7, 2009, from: <http://en.wikipedia.org/wiki/Metatheorem>.
- Zhao, Shanyang. (2010). **Metatheory**, Retrieved January, 18, 2010, from: http://sageereference.com/socialtheory/Article_n193.htm.